



2 می 2017

داکتر سید عبدالله کاظم

شهرکابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور سال 1357ش (از 24 تا 28 اپریل 1978م)

بخش سوم

روز هفتم ثور - راه اندازی کودتا

رویدادها در این روز از دو جانب قابل بحث میباشند: یکی اقدامات کودتاچیان که چگونه به هدف فایق آمدند و دیگر دفاع قوتهای نظامی داخل و خارج ارگ که چرا و چگونه به ناکامی گرائید و بالاخره به سقوط رژیم منجر شد. بررسی موضوع اول یعنی جریان عملیات نظامی کودتاچیان در این بخش مورد بحث قرار میگیرد و موضوع دوم اقدامات دفاعی رژیم در بخش چهارم مطرح میگردد.

چگونگی عملیات نظامی کودتاچیان اعم از زمین و هوا در روز هفتم ثور با سؤالیهای زیاد توأم است، از جمله یکی اینکه: آیا برنامه کودتا قبلاً طوری عیار شده بود که به مجرد "امراغاز" فوری همه قوتها کودتائی بحرکت آیند و برنامه را تطبیق نمایند؟ اگر چنین بوده باشد، سؤال دیگر اینست که کی این برنامه را قبلاً تهیه کرده بود و نیز آیا برنامه عملیاتی افغانی و بوسیله افسران اردو به تنهایی ترتیب گردیده بود و یا دست متخصصین شوروی در اردو و یا ایجننت های خاص آن کشور بطور مخفی در آن مستقیم یا غیرمستقیم شریک بود؟ گردانندگان افغانی این کودتا در ساحه نظامی کی ها بودند و نقش قوای زمینی و هوایی در جهت موفقیت کودتا چه بود؟ چگونه 9 نفر سران حزب که در بازداشت بودند، از نظارت خانه آزاد و به کجا برده شدند و آنها در آن روز و ساعات حساس مصروف چه کارها شدند؟

دریافت جواب کامل و واقعی به این سؤالاها کار مشکل است، خاصتاً که تفاوت ها در روایات و نقل قول ها از این زبان و آن زبان براغلاقی موضوع می افزاید و در بسا موارد کارمحقق را دشوار می سازد. گزارشاتی که در یک تعداد کتب و مقالات درباره رویداد های این روز در قید قلم آورده شده اند، کمترین و حتی چند نوشته معدود میباشند که بوسیله مجریان اصلی اقدامات نظامی تحریر گردیده، باقی بیشترین برمبنای مصاحبه ها و نقل قولهای اشخاص خارج از صحنه بیان شده اند. کتاب "و آن گلوله باران بامداد بهار"، اثر داکتر صبوراالله سیاسنگ یکی از کتابهای دلچسپ و همه جانبه است که از مجموع مصاحبه ها، گزارشات و نقل قولها به شیوه تحقیقی در 332 صفحه با یک تعداد عکس ها در سال 1388ش در کابل به چاپ رسیده است. کتاب دیگر تحت عنوان "اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان" در دو جلد بوسیله جنرال نبی عظیمی (پرچمی) در 640 صفحه در بهار 1377 بار اول در پشاور به نشر رسیده که در یک قسمت آن شرحی از رویداد روز 7 ثور گنجانیده شده است، اما چون نویسنده کتاب در آن روز در قوای مرکز (تپه تاج بیگ) ایفای وظیفه میکرد، در حاشیه کودتا

د پانو شمیره: له 1 تر 9

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لېکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

قرار داشته و حتی به وقوع کودتا پس از نشر اعلامیه منتشره از رادیو حوالی شام روز مذکور اطلاع یافته است. لذا او نیز شاهد عینی حوادث نبوده، ولی در باره رویداد به تاسی از نقل قولها پرداخته است.

یگانه کسیکه در محراق فعالیت های نظامی کودتا چیان قرار داشت و حتی موفقیت کودتا مرهون اقدامات او در قوای هوایی دگروال عبدالقادر هراتی (بعد از کودتا جنرال و وزیر دفاع) بود که کتاب خاطرات او تحت عنوان "خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر درگفت و گو با داکتر پرویز آرزو" بار اول در سال 1392ش در 459 صفحه در هرات به چاپ رسیده و چون این کتاب در چند سال اخیر در اختیار قرار گرفته است، لذا محققان دیگر قبل از آن با محتویات آن دسترس نداشته و از آن استفاده نکرده اند. در این مقاله میخوام بیشتر به اظهارات جنرال قادر و اقدامات او طی روز هفت ثور بطور تمسک جویم. همچنان جنرال عمرزی (غنی صافی) در کتاب "شب های کابل" که قبلاً از آن در زمینه بازداشت حفیظ الله امین نقل قول صورت گرفت، باز هم شرح مبسوطی از جریان رهائی 9 تن سران حزبی از نظارت خانه ولایت کابل دارد که خودش در آن نقش مستقیم داشته و نکات عمده آنرا در پایان این بخش می گنجانم.

قبل از آغاز این بخش بيمورد نخواهد بود ، نگاهی به اسامی اشتراک کنندگان فعال در راه اندازی کودتا انداخت که نبی عظیمی در کتاب "سیاست و اردو..... صفحه 132 و 133 ذکر کرده است، از اینقرار:

- 1 - دگروال عبدالقادر پیلوت، رئیس ارکان قوای هوایی (خلقی) - تحصیل در شوروی،
- 2 - جگرن محمد اسلم وطنجار، قوماندان کندک در قوای 4 زره دار (خلقی) - تحصیل در شوروی،
- 3 - جگرن محمد رفیع، رئیس ارکان قوای 4 و سرپرست آن قوا (پرچمی) - تحصیل در شوروی،
- 4 - جگرن شیرجان مزدوریار، قوماندان کندک قوای 4 (خلقی) ،
- 5 - جکتورن فتح محمد، افسر تانکیست قوای 4 (خلقی) - تحصیل در شوروی،
- 6 - تورن محمد داؤد عزیززی، قوماندان تولى قوای 4 (پرچمی) ،
- 7 - جگرن خلیل الله، رئیس ارکان لوای 88 توپچی (پرچمی)،
- 8 - جگرن اسدالله سروری، پیلوت (خلقی) - تحصیل در شوروی،
- 9 - جگرن سید داؤد ترون، میخانیک قوای هوایی (خلقی) - تحصیل در شوروی،
- 10 - خورد ضابط سیدمحمد گلابزوی، میخانیک قوای هوایی (خلقی)،
- 11 - جگرن نظر محمد، پیلوت قوای هوایی (خلقی) - تحصیل در شوروی،
- 12 - جگرن غوث الدین، پیلوت قوای هوایی (خلقی) - تحصیل در شوروی،
- 13 - تورن وهاب، پیلوت قوای هوایی (پرچمی) - تحصیل در شوروی،
- 14 - تورن اسدالله پیام، آمر مخابره گارد جمهوری (خلقی) - تحصیل در شوروی،
- 15 - جگرن گل آقا [آقا محمد]، آمر اورپراسیون گارد جمهوری (پرچمی) تحصیل در شوروی،
- 16 - جگرن عبدالق علومی، افسر گارد جمهوری (پرچمی) - تحصیل در شوروی،
- 17 - تورن مهمند، افسر قوای 4 زره دار (خلقی)،
- 18 - تورن محمد عمر [شریفی - برادرزاده جنرال عارف خان]، افسر قوای 4 (پرچمی)،
- 19 - جکتورن محمد یعقوب، رئیس ارکان قوای 444 کوماندو (خلقی) - تحصیل در شوروی،

د پانو شمیره: له 2 تر 9

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لوی

- 20 - لمري بریدمن امام الدین، افسر قطعه 444 کومانندو (خلقی) - تحصیل در شوروی،
 21 - جگرن محمد امین، افسر قوای 4 زره‌دار (خلقی)،
 22 - جگرن عبدالحق صمدی، میخانیک قوای هوایی (خلقی) - تحصیل در شوروی،
 23 - [جکتورن توفیق احمد افسر تانکیست قوای 15 (خلقی) - تحصیل در شوروی].

از لست فوق برمی آید که از جمله 23 نفر فوق 16 نفر در اتحاد شوروی تحصیل نموده و نیز از جمله 23 نفر 16 نفر آن منسوب به جناح خلق و باقی 7 نفر مربوط به جناح پرچم بودند که از ورای آن میتوان به این واقعیت واضحاً پی برد که این کودتا ظاهراً بوسیله گماشتگان و تحصیل یافتگان شوروی اعم از خلقی و پرچمی براه افتاد، ولی دست نامرئی شوروی و مشاوران آن در اردو و نیز سفارت آن کشور در کابل در آن غیرقابل تردید میباشد. کسانی که میگویند که در آن روز هیچیک از اتباع شوروی را در جریان اقدامات نظامی ندیده اند و مسلماً که خود کودتاچیان بطور قطع از دست داشتن شوروی در کودتا انکار میدارند، اما ناگفته پیداست که شوروی ها در چنین حالت از کمال احتیاط کار گرفته و هرگز با حضور سندی را با حضور خود در این اقدام بدست نمیدادند و لذا همه اقدامات و پلان کودتا را در پشت پرده آنها طراحی کرده بودند که طی این مبحث در موارد مختلف به آن اشاره میگردد.

عجب است که دگروال عبدالقادر که خود در 26 سرطان 1352 یکی از مشمولین کودتا بود، در صفحه 217 و 218 (بخش هفده) کتاب خاطرات خود از محمد داؤد با این الفاظ یاد میکند: «به نظر من، داوود خان یک وطن پرست بود، یک ناسیونالیست و ملی گرا بود. هدفم از ناسیونالیست بودن ملی گرایی است، نه قبیله گرایی. داوود خان به این خاطر ناسیونالیست و ملی بود که به سعادت افغانستان علاقه داشت. اما داوود به دو دلیل نمی توانست جامعه را خوب درک کند. یک دلیل سن و سال داوود خان بود داوود خان پیر شده بود. دلیل دوم تعلق داوود به خاندان شاهی بود. داوود خان از جامعه بیخبر و نمی توانست جامعه را آن طور که هست، درک کند. از نگاه اخلاقی داوود خان با اخلاق ترین فرد خاندان سلطنتی و آل یحیی بود. پس از هفت ثور ما نتوانستیم هیچ چیزی که دلیل بر انحراف داوود خان از مسایل اخلاقی افغانی و اسلامی باشد، پیدا کنیم، درحالی که در خاندان سلطنتی چنین مسایل رایج بود. در البوم ها هیچ عکسی از زن داوود خان حتا با سربرهنه نیافتیم، پس از کشته شدن داوود خان هرچه پالیدیم... ما چیزی نیافتیم. هرچه بود در چوکات وظایف بود. همه اجراءات هم در چوکات وظایف رسمی صورت گرفته بود. داوود خان در آخر عمر خود بسیار ناتوان هم شده بود.»

قادر توضیح نمیکند که مقصدش از درک جامعه چیست و اینکه او محمد داؤد را که هنگام شهادت در سن 68 سالگی قرار داشت، "پیر و ناتوان" میخواند، و اما از خود نمی پرسد که تره کی را در سن 65 سالگی بدون کوچکترین تجربه کاری در امور دولت به حیث رئیس دولت رژیم می پذیرد و در خدمتش قرار میگیرد. (یک بام و دو هوا).

قادر درباره لزوم سقوط جمهوری چنین بیان میدارد: «داوود خان زمانی می گفت که منافع افغانستان را به خاطر چند ملیون پول خدشه دار نمی سازد. این زمانی بود که احساس می شد داوود خان به شوروی تکیه دارد. اما در اواخر، وضع تغییر کرد. شاه ایران، داوود خان را دعوت کرد. داوود خان

برای حج عمره به عربستان رفت. بعد به عراق و کویت و اندونیزیا رفت. در همان زمان بود که این مفکوره در بین ما چپی های حزب دموکراتیک پیدا شد که "وگتتش فرا رسیده! داوود خان انحراف کرده است و به اسلامیت ها رو می آورد. همین حالا باید چاره اش شود." (صفحه 158 کتاب خاطرات سیاسی...)

این اعتراف جنرال قادر ریشه از همان تصمیم مقامات شوروی میگیرد که برای سرنگونی نظام جمهوری در کشور دست به اقدام یازیده و برای سفارت خود در کابل هدایت داده بودند تا برای تدارک مقدمات یک کودتای نظامی نخست بر سران دو جناح رقیب در حزب دموکراتیک خلق (جناح خلق و جناح پرچم) فشار وارد کند تا اختلافات خود را کنار گذاشته و به همکاری و تفاهم در ایجاد "حزب واحد دموکراتیک خلق" بپردازند. او در کتاب خاطرات خود می نویسد: «رهبری حزب در روز دفن خبیر تظاهرات بزرگی را راه انداخت. حزب اعلان کرد که "پرده سیاست دریده شد، داوود خبیر را کشت"؛ رهبری حزب بندی شد. عضو ارتباطی من با حزب پیشم آمد. امین که رهبری عمومی نظامی خلق و پرچم را به دست گرفته بود، هدایت داده بود که پلانی که بعد از وحدت حزب در خانه "اسدالله سروری" ساخته شده بود، اجرا شود و چنین بود که تصمیم گرفته شد دسترخوان داوود جمع شود. یکی از دلایل شتاب ما برای اقدام، تلاش های بود که گروه اسلام گرا برای براندازی رژیم داوود میکردند. ما مجبور بودیم برای جلوگیری از اقدام آنها، پیشی بگیریم و کاری بکنیم.» (صفحه 166)

در اینجا قادر به دلیل دیگر برای لزوم راه اندازی کودتا اشاره میکند یعنی جلوگیری از خطر اسلام گرا ها در سقوط رژیم جمهوری. این نوع اظهارات بیانگر آنست که نه پیری و فقدان شناخت محمد داوود از جامعه دلیل کودتا بود و نه خطر اسلام گراها، بلکه چرخش بزرگ محمد داوود بسوی توازن بین شرق و غرب و بیرون کشیدن افغانستان از نفوذ ربه تزاید شوروی، چنانکه او صریحاً به سفرهای محمد داوود به عربستان، عراق کویت و اندونیزیا اشاره میکند که این چرخش قابل تحمل مقامات شوروی نبوده و لذا آنها با راه اندازی کودتا تغییر نظام را به نفع ایجنت های خلقی و پرچمی خود زمینه سازی کردند.

قادر درباره پلان کودتا که ادعا دارد در اواسط 1356 بوسیله خودش و یکی دونفر دیگر طرح گردید، چنین می گوید: «بر اساس پلان قبلاً تهیه شده، تانک ها باید از قوای چهار زره دار بیرون می شدند و در قسمت "فاضل بیگ" تقسیم می شدند. یک تانک باید به وزارت دفاع فیر میکرد و یک تانک هم به ارگ. یک گروه با تانک که ارگ را هدف قرار داده یک جا می شد. دروازه های شمالی و جنوبی و غربی ارگ بسته بود. ارگ را باید محاصره می کردند و مانع ورود و خروج می شدند. دو تانک و یک گروه دیگر باید راه "گردیز" را می بستند و مانع ورود نیرو از گردیز به کابل می شدند. دو تانک باید بطرف قوای هوایی میرفتند و منزل فوقانی قوماندانی مدافعه هوایی را هدف میگرفتند. باید به سه کنجی منزل فوقانی فیر میکردند تا دست من [قادر] باز شود و بتوانم در داخل قوای هوایی پروازها را سازمان دهم و به دیگر انقلابیون [کودتاچیان] کمک کنم. قوماندان کدک تانک در غرقه [قرغه] "علاءالدین" بود. چهار تانک از آن جا باید آورده می شد. دو تانک باید راه کوتل خیرخانه را می بستند و دو تانک هم در گردنه باغ بالا موضع میگرفتند. دیگر قوای زره دار هم برای حمایت از قوت های نظامی ما در کابل و کمک به انقلابیون وارد عمل می شدند.» (صفحه 661 و 167)

د پانو شمیره: له 4 تر 9

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

قادر در برابر این سؤال که پلان را کی ساخته بود و آیا ساخت کابل بود و یا خارج، چنین جواب میگوید: «من خودم این پلان را ساختم. چیزی حدود یک سال قبل از هفت ثور؛ امین [حفیظ الله] من و وطنجار را به خانه سروری دعوت کرد. وطنجار نیامد. به جای او "قادر عاکا" آمد. ما خاکه آن پلان را ساختیم. یک هفته بعد من و وطنجار به خانه اسدالله سروری رفتیم و پلان نهائی را من و وطنجار باهم ساختیم... و امین هم در وقت نهائی کردن پلان در روز دوم حضور داشتند.» (صفحه 167)

بروز 7 ثور قادر می گوید که: «براساس برنامه، تانک ها باید از قوای 4 زره دار بیرون می شدند و به استقامت نقاط از پیش تعیین شده حرکت میکردند. اگر کسی می پرسید که تانک ها به کجا میروند، باید گفته می شد که: ما مانور اجرا میکنیم. این مانور قطعات نظامی است برای مقابله با دشمن فرضی و آمادگی در مقابل حوادث احتمالی.»

قادر از رفیع که در آنوقت رئیس ارکان قوای 4 زره دار و کفیل سرور نورستانی - قوماندان قوای مذکور که به مسکو رفته بود، کار میکرد، بعداً که هر دو در زندان بودند، نقل قول میکند که وطنجار در روز هفت ثور به مرمی بیشترتانک ضرورت داشت و در حالت عادی برای هرتانک یک "حق سوق" یعنی یک مرمی داده می شد، او برای حصول مرمی بیشتر راه دیگر نیافت و به اتاق خواب رفیع در قوای زره دار رفت و او را از خواب بیدار کرد و در ورقه پیشنهاد امر 6 عدد مرمی تانک را از او گرفت. اما بعدتر عدد صفر را جلو 6 علاوه کرد و طبق آن 60 عدد مرمی از دیپوی سلاح برای تانکهای خود بدست آورد. (صفحه 170) از این معلوم میشود که بین وطنجار (خلقی) و رفیع (پرچی) حتی در داخل قوای 4 زره دار تفاهم قبلی مبنی بر راه اندازی کودتا وجود نداشت.

گذشته از آن قادر اعتراف میکند: «مشکلی که در آغاز عملیات هفت ثور پیدا شد، شفر بود. دو شفر آمده بود: برای گروه خلقی های طرفدار امین شفر "سیلاب - توفان" و برای من و گروه من و پرچی ها شفر "هلمند - دریا"» (صفحه 171) اینکه کی این شفرها را ترتیب داده بود، سؤالیست که باید جواب آنرا از یک مرجع بالاتر جستجو کرد و این مرجع کی خواهد بود؟ اینجاست که میتوان به عمق واقعیت پی برد و دانست که در پشت پرده دست دیگر در کار بوده است. اگرچه نبی عظیمی به این نکته اشار میکند که: «حفیظ الله امین دستور قیام را توسط عبدالرحمن پسرش به سیدمحمد گلابزوی خورد ضابط و میخانیک در قوای مدافعه هوائی به سرگروپ های نظامی بخش خلقی ها صادر نمود. او قبلاً به هواداران خود دستور داده بود که در صورتیکه دستگیر شود، خلقی ها باید قیام مسلحانه را از قوای 4 و 15 زره دار و قوتهای هوائی و مدافعه هوائی آغاز کنند. وی متذکر شده بود که بخش نظامی پرچی ها نباید از ساعت شروع قیام واقف باشند، زیرا هنگامیکه پیروزی بدست آید، پرچی ها امتیازات مساوی با خلقی ها در دولت آینده مطالبه خواهند کرد. ولی در صورتیکه حوادث بطرف منفی انکشاف نماید، در آن صورت باید پرچی ها نیز در حوادث کشانیده شده، خلقی ها خود را از صحنه بکشند و گناه را برگردن پرچی ها بگذارند.» (نبی عظیمی، اردو سیاست... صفحه 126)

از این گفته عظیمی باز هم معلوم میشود که دست دیگر در کار بود که چنین حالتی را بین عناصر خلقی و پرچی در آن مرحله سرنوشت ساز رهبری میکرد و در این اندیشه بود که اگر کودتا ناکام شود، بار آنرا به پرچی ها اندازد و بدینوسیله خلقی ها را برای آینده به حیث "ذخیره بعدی" محفوظ نگهدارد و این دست نامرئی، غیر از مرجع شوروی دست دیگری نبود.

قادر شرح اقدامات را در روز هفت ثور هنگامیکه از خانه به دفتر خود به قوای مدافعه هوایی در خواجه رو اش رفت و برطبق پلان انتظار ورود یکی دو تانک را داشت که باید کنج اتاق دفتر او را نشانه گیرند و با فیر خودهرج و مرج ایجاد نمایند، چنین شرح میدهد: «پیش خود فکر میکردم که این چه گپ شد. در کابل آوازه افتاد که تانکی آمده، فیر کرده و گریخته است. تانک و طنجار بود، فیر کرده بود [به وزارت دفاع]. پشت سرش را دیده بود. وقتی فهمیده بود کسی نیست، از راه "پل محمود خان" برگشته بود. هیچ کس مانعش نشده بود. مولاداد آمر دایره مرکز وزارت دفاع بود، از فراه و پرچمی بود. مولاداد بر موترش سوار بطرف قوای 15 زره دار که یوسف قوماندان آن جا بود، حرکت کرده بود. وقتی مولاداد به "یکه توت" رسیده بود، مخابره کرده بود و پرسیده بود: "چرا توقف کرده اید؟" پس از آن دستور داده بود که دو تانک بطرف من [قوای مدافعه هوایی] بیایند. نمیدانم کجا و چگونه اسدالله سروری و گلابزوی هم با آن دو تانک همراه شده بودند. تانک ها به طرف میدان هوایی آمدند. در چهارراهی هوایی ملکی، جائیکه مکتب هوایی ملکی است، در پیچی که بطرف ترمینال میدان هوایی می رود، توقف کرده بودند. همان جا ایستاده بودند و جلوتر نرفته بودند.»

«همزمان با دور خوردن و طنجار [بطرف وزارت دفاع]، تانک هایی که پشت سر و طنجار را خالی کرده بودند، به حرکت افتاده بودند و رو به روی ارگ و وزارت دفاع موضع گرفته بودند. در همین لحظه دو طیاره در هوا پیدا شدند. طیاره ها از بگرام برخاسته بودند. به دستور کی پرواز کرده بودند؟ نمی فهمم. اما پیلوت های گروه امین بودند و من آنها را می شناختم. طیاره های "سو" بود. یکی از پیلوتها حکیم نام داشت از لغمان بود... نمیدانم چرا آن طیاره ها به زره پوش هایی که پیش مکتب هوایی ملکی موضع گرفته بودند، فیر کرده بودند. مرمی های زرهی به سنگ های مکتب هوایی ملکی اصابت کرده بود و پارچه پارچه شده بودند. گلابزوی و اسدالله سروری در آن زره پوش ها بودند. در نتیجه اصابت پارچه ها، گلابزوی از ناحیه شکم زخمی شده بود. زره پوش های حامل آن دو تصمیم گرفته بودند دور بخورند و گلابزوی را به شفاخانه ببرند. اما گلابزوی به وسیله موتری به شفاخانه رفته بود. وقتی طیاره ها در هوا پدیدار شدند، سرانجنیر قوای هوایی از دفتر قوماندانی مدافعه پایین شد. آن طیاره های از قوای هوایی بودند، نه از مدافعه.» (صفحه 172)

قادر در ادامه می افزاید: «در این لحظه که قوماندان مدافعه به تشناب رفته بود، زنگ تلفونش به صدا آمد. من گوشی را برداشتم. داوود خان بود. گفت: "کی هستی؟"، گفتم قادر هستم. داوود خان گفت: "هلیکوپتر ها را بخزانی و تانک هایی را که از قوای 4 زره دار آمده، نابود کنید" این را داوود خان گفت و من فهمیدم که و طنجار پلان را عملی کرده است. به داوود خان گفتم: اجرا میشود... من و قوماندان مدافعه پایین شدیم و در دفتر قوماندان مخابره نشستیم. در همین لحظه مرتضی قل ترکمن سر انجنیر قوای هوایی و مدافعه هوایی رو به من کرد و گفت که شما را کار دارند. گوشی را برداشتم، اسدالله سروری بود. به من گفت: "ای حرامزاده پدر لعنت، ارگ را بمبارد کن!"»

«این لحظه بود که تانک ها ارگ را محاصره کرده بودند و قوماندان گارد ارگ یکی دو تانک را نابود کرده بود و ما کاملاً بی خبر مانده بودیم و رابطه من با و طنجار هم قطع بود. گپ های اسدالله سروری را شنیدم و گوشی مخابره را گذاشتم. چیزی نگفتم. پلان به هم خورده بود. تانک ها باید قوماندانی مدافعه را هدف می گرفتند، اما این کار نشده بود. در فکر بودم که چه کنم. در همین لحظه صدای واسطه ثقیل به گوشم رسید. پیش خود گفتم تانک آمد. دو تا زره پوش آمده بودند. اما به جای این که طبق پلان زاویه دفتر قوماندانی مدافعه در منزل سوم هدف گرفته شود، مرمی به پنجره منزل

پایین اصابت کرد. کلکین با خشت و خاکش افتاد. چیزی به سرم خورد. به دلم گشت که بلای بد به جانم خورد!... حالا وقت اقدام من رسیده بود. باید هرچه زودتر می رفتم. اسدالله سروری دوباره تماس گرفت. ناسزا می گفت، می گفت: "ارگ را بمبارد کن!" در همان حالت آشوب گفتم: "بر پدرت لعنت! شفر چیست؟" بعد معلوم شد که شفر "هلمند - دریا" نیست، شفر "سیلاب - توفان" است و این کار را امین کرده بود. او میخواست عملیات توسط خلقی های طرفدارش صورت بگیرد. اما حالا مجبور شده بود که قادر و چپی ها هم شامل حرکت شوند. تا این لحظه تنها خلقی ها وارد عمل شده بودند. وطنجار و اسدالله سروری و گلابزوی همه خلقی بودند.» (صفحه 175)

قادر از دفتر به سرعت روانه زره پوش گردید که نزدیک هلیکوپتر ها اخذ موقع کرده بود و هرکی دم راهش را میگرفت، او را نابود میکرد و از این کشتار و بیرحمی خود در کتاب خاطرات خود هیچ یاد نمیکنند. او می افزاید: قاسم مدیر استخبارات - هم پشت سر من می دوید و می گفت: "بایست! فیر میکنم!" ، اما یکی از زره پوش ها بر قاسم فیر کرد و او را به هوا پراند. او میگوید: «در این موقع من به زره پوش نشستم، زره پوش قوای 4 زره دار بود و گفتم: پیش وطنجار برو و به زره پوش دیگر گفتم: محاصره میدان را بگیر، هیچکس را نگذار به طیاره ها و هلیکوپتر ها نزدیک شود... به نزدیک چهارراهی صحت عامه رسیده بودیم که وطنجار از آن طرف آمد. تانک و وطنجار آمد و پیشم توقف کرد. من سرتانک نشسته بودم. شروع کردم به فحش دادن: بر پدر شما لعنت! شفر شما چی بود؟ گفت: "سیلاب توفان دی، هلمند دریا غلط دی"، گفتم دیشب کدام شفر را رسانیدید؟ گفت: پشتش نگرد.» (صفحه 176)

قادر می افزاید: برگشتم و به میدان هوایی رفتم با اشاره امر روشن شدن یک هلیکوپتر را دادم. پیلوت آن "کریم" از فراه بود. هلیکوپتر به پرواز آمد. قوماندان مدافعه در این اثنا خبر شده بود که قادر فرار کرده است. به بگرام دستور داده بود که: "به محض آمدن قادر، او را تیرباران کنید."

هلیکوپتر قادر وقتی بر فراز میدان هوایی بگرام رسید، او مشاهده کرد که چند طیاره در میدان آماده پرواز استند و وقتی هلیکوپتر او در میدان بگرام بزمین نشست و او در جمع حضار پیوست و پرسید: چی گپ است؟ گفتند که: "می گویند در کابل کودتا شده"، قادر گفت: احضارات درجه یک است، آماده باشید!

بعد قادر میگوید که به آنها چنین ابلاغ نمودم: «ای رفقا! ای برادران! انقلاب پیروز میشود. خاندان آل یحیی از بین رفت. افغانستان ازین خاندان نجات پیدا کرد. به سمت طیاره های خود بروید!» قادر می گوید که در این اثنا: «هورا گفتن ها و جیغ زدن و دویدن ها شروع شد. همه به سمت طیاره ها می دویدند. یکی راکت می برد. یکی بمب می بست. خاطر جمع تر شدم... به همه گفتم: آماده باشید و منتظر دستور من. امر پرواز را خودم میدهم... خودم در هلیکوپتر نشستم. دوطیاره اول به هوا برخاستند. یک پیلوت عبدالوهاب نام داشت و پیلوت دیگر کروخان. سرعت طیاره ها زیاد بود. تا من با هلیکوپتر به هوا بلند شدم، دوطیاره سر ارگ کابل رسیده بودند. تماس ما از طریق مخابره تأمین بود... یک طیاره بمب داشت و یک طیاره توپ. گفتم: حرمسرا را بزن! طیاره اول دور خورد و بمب را انداخت. بمب پیش روی وزارت خارجه و مسجد مجنون شاه افتاد... در مخابره صدا کردم: اشتباه کردی صد متر بطرف راست!؛ طیاره دوم پیکه کرد. به گلخانه اصابت کرده بود. بعداً که رفتیم و دیدیم، طوری زده بود که زینه منزل اول به منزل دوم را قطع کرده بود یعنی اگر کسی در منزل دوم بود، نمی توانست به منزل اول پایین بیاید و برعکس. فرمان دادم که دوطیاره دیگر که در احضارات

نمبر یک بودند، پرواز کنند. تا آن لحظه قوماندان ارگ شش تانک و رزه پوش را زده بود.» (صفحه 179)

او در ادامه می گوید: «تماس مخابره برقرار شده بود. در کابل پایین شدم. لعل محمد با موترش پیشم آمد. گفتم: چه گپ است؟، گفت: قرار قراری! امریکائی ها را دستگیر کردیم. منظورش تحصیل کرده های امریکا و کسانی که ضد شوروی بودند، بود. گفتم: کی به شما امر داده؟»

«قوماندان مدافعه را برده بودند، ستار خان، سرانجنیر قوای هوایی [مرتضی قل ترکمن]، تیمورشاه رئیس لوژستیک قوای هوایی و مدافعه، دین محمد نورستانی قوماندان هوایی همه را دستگیر کرده بودند و برده بودند. من هنوز نمیدانستم آن ها را کشته اند. به من گفتند که آن ها را دستگیر کردند و بردند... این معما بود که کی امر داده بود که آنها را دستگیر و ببرند؟»

«وقتی به قوماندانی مدافعه نزدیک شدم، صدای رگبار "په په شا" آمد... وقتی [به آنجا] رسیدم به من گفتند که دشتی [معین وزارت داخله] و یاور وزیر داخله [خالد] را آوردند و کشتند... پسان فهمیدم که یک خورد ضابط از فراه این کار را کرده بود، از گروه امین.» (صفحه 180)

قادر علاوه میکند که: «وقتی قوای هوایی وارد عمل شده بودند؛ فهمیده بود [مقصد داود خان است] که گپ خراب است. داوود خان گفته بود: هرکس کی میرو، برود و هرکس می ماند، بماند. من نه میگویم بروید، نه میگویم بمانید! عده ای به مسجد ارگ رفته بودند و در آن جا نشسته بودند. وزیر داخله و عبدالاله در دروازه دفتر داوود خان نشسته بودند. وزیر دفاع با موتر به طرف غرقه [قرغه] یا در آن ساحه در جوی افتاده بود. وارخطا بوده، سرش به درخت یا دیوار یا چیز دیگر خورده بود و خونین شده بود. نزدیکی شام بود. هوا کم کم تاریک شده بود. میدانم کسی را آنجا دیده بود یانه... دور خورده بود و بطرف قوای مرکز در دارالامان حرکت کرده بود... در همین وقت قادر میگوید که: «گروه دوم طیاره هایی که از من دستور پرواز گرفته بودند، تنها برفراز کابل می گشتند، فیر نمیکردند. یک گروه طیاره ها "سو" بود و گروه دوم طیاره های "میگ 21".» (صفحه 180)

قادر میگوید: «ساعت حدود پنج و شش عصر بود. لعل محمد پیشم آمد و گفت: "شما را به رادیو افغانستان خواسته اند". گفتم: کی خواسته؟، گفت: "رهبری حزب در آن جا است."»

قادر می افزاید: «حزبی هایی که در وزارت داخله بودند، وزارت را گرفته بودند و تره کی و کارمل و کسانی که بندی بودند، را آزاد کرده بودند. آنها را بیرون کرده بودند و نمی دانستند کجا ببرند. آنها را به رادیو افغانستان برده بودند. وقتی به رادیو رسیدم، گفتند امین و سلیمان لایق آن جا هستند. امین را ندیدم. سلیمان لایق آن جا بود. کاغذی به دستش بود. گفت: "بیا این را بخوان". وطنجار هم با تانک خود آمده بود. همان جا بود. من به وطنجار گفتم: برو بخوان! اعلامیه پشتو را وطنجار خواند. متن فارسی را به من دادند. خواندم. خواندیم که: آل یحیی از بین رفت. حکومت بدست انقلابیون افغانستان است. ای پدران! ای بزرگان! ما اولاد شما هستیم. بنابر آرمان های دیرینه شما این عمل را انجام دادیم... همین گپ های فورمالیته...» (صفحه 181)

قادر آنچه را در ارتباط به متن اعلامیه فوقاً بیان کرد، از روی حافظه گفته، درحالیکه متن اصلی آن به دری از اینقرار میباشد:

د پانو شمیره: له 8 تر 9

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

«اعلامیه شورای نظامی قوای مسلح افغانستان»

«سردار محمد داؤد آخرین فرد خاندان مستبد نادرخان، این عوام فریب بی نظیر تاریخ و خاین به اراده خلق افغانستان برای همیشه از میان رفت، حاکمیت ملی بعد از این به شما خلق نجیب افغانستان تعلق دارد. دفاع از دستاورد های انقلاب، از بین بردن هواخواهان این سردار مستبد و ستمگر وظیفه فرد فرد مردمان شرافتمند افغانستان است.»

این اعلامیه وقتی از رادیو نشر گردید که هنوز محمد داؤد زنده بود و جنگ در طول شب و فردای آن در حواشی شهر کابل جریان داشت. اینکه چگونه 9 نفر از رهبران حزب که دو روز قبل بازداشت شده و در نظارت خانه ولایت کابل زندانی بودند، از آنجا آزاد و به رادیو افغانستان انتقال داده شدند، موضوعیست که بهتر است شرح آنرا از قول شخصی نقل کنم که خودش در اینکار نقش اساسی داشته و جریان را در کتاب خود "شب های کابل" به تفصیل بیان کرده است.

(ادامه دارد)

د پانو شمیره: له 9 تر 9

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ